بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 120: یک‌شنبه 1/4/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث این بود که آیا وضو و غسل شخصی که جاهل هست به ضرری بودن وضو و غسل، باطل هست یا باطل نیست. به تناسب اصلاً بحث کلی این‌که آیا برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری است آیا آیة شریفة قرآن مربوط به وضو و غسل و تیمم ازش استفادة بطلان می‌شود نمی‌شود. جلسه از قبل عرض کردم عمدة مطلبی که در این آیه باید در آن تأکید کرد این‌که است که امر به تیمم آیا امر تعیینی است و در مقام بعث و حثّ است. یا این‌که نه در مقام بعث و حثّ نیست، صرفاً در مقام تخییر هست. این توضیح هم عرض بکنم. آقای سیستانی بنابر تقریراتشان بیشتر بحث را امر به وضو و غسل برده بودند و آن را محور قرار داده بودند که جلسة قبل عرض کردیم عمدتاً بحث تیمم را باید محور قرار داد.

یک تفاوتی هم بین وضو و غسل و تیمم هم هست، در تیمم بحث این‌که تیمم ذاتاً مستحب باشد ظاهراً مطرح نیست. برای نماز مطرح است. این مطلب که واجب مقدمی هست امر به او مقدمة بر این هست که نماز با طهارت انسان بتواند بخواند، این در مورد تیمم خیلی روشن‌تر است، اما در مورد وضو و غسل ممکن است شخصی بگوید که وضو و غسل امرش امر نفسی هست و از این جهت بحث را به گونة دیگری دنبال کنند. محور اصلی را باید این قرار داد که آیا امر به تیمم، امر است در مقام بعث، در مقام تحتم یا در مقام ترخیص و تجویز؟ اگر در مقام تحتم باشد معنایش این است که صحت نماز شخص که وضو و غسل برایش ضرری هست متوقف بر تیمم هستند. این خودش معنایش این است که بدون تیمم نمازش باطل است ولو وضو و غسل هم شخص انجام داده باشد. دیگر نیازی به سائر بحث‌هایی که تفصیل قاطع للشرکة و امثال اینها ندارد و آن بحث را نباید دیگر، نکات دیگر بحث مهم نیست. اما اگر در مقام ترخیص باشد، معنایش این هست که برای کسی که وضو و غسل ضرری هست می‌تواند با تیمم نماز بخواند. نمازش با تیمم هم صحیح است. اما حتماً نمازش با تیمم باشد این مطلب ازش استفاده نمی‌شود.

آقای سیستانی اینجا یکی از اشکالاتی که به ایشان شده بود، این بود که ایشان متعرض می‌شوند و در مقام پاسخ بر می‌آیند این اشکال هست که بعضی گفتند که از آیة شریفه بطلان وضو و غسل برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری هست استفاده نمی‌شود، چون اگر کسی یک امری باشد، بعد در ظرف ضرورت گفته باشند که به یک شکل دیگری انجام بدهد، این معنایش این نیست که در این ظرف ضرورت و حرج و مشقت به شکل دیگر انجام بدهی حتماً باید به آن شکل انجام بگیرد. که آقای سیستانی اینجا می‌فرمایند که بین مریض در آیة شریفه و مورد مثالی که ذکر شد فرق است. مریض به مناط ضرر تیمم در حق او تشریع شده، نه به مناط حرجی بودن. به مناط ضرر باشد، در مناط ضرر این‌که ازش استفاده بشود که نه، صرفاً می‌خواهد بگوید که می‌تواند تیمم کند، این استفاده نمی‌شود. به نظرم این بحث را باید اینجوری مطرح کرد که در مواردی که بحث حرج و امثال اینها باشد، اگر گفتند فلان کار را انجام بده، اگر حرجی شد فلان کار را انجام بده دلیلی که ناظر به جعل بدل در ظرف حرج هست این دلیل چون در مقام توهم حظر است این دال بر صرفاً ترخیص است. دال بر ایجاب نیست. آن بحث این‌که امر در مقام توهم حظر از بعث بودن و طلب بودن می‌افتد، صرفاً ترخیص و اباحه از آن استفاده می‌شود، این را داخل در آن باب.

اینجا یک نکته‌ای مطرح هست که آقای سیستانی از فرمایشاتشان اینجوری برداشت می‌شود. ایشان فرمودند که آیة قرآن در مورد مریض و مسافر حکم کرده که تیمم بکنند. مریض به مناط ضرری بودن است و مسافر به مناط عدم وجدان ماء هست. بنابراین به این مناط تیمم در بابش تشریع شده. به نظر می‌رسد این‌که مسافر آب پیدا نمی‌کند، جایی که پیدا کردن آب و وضو و غسل گرفتن این با حرج همراه هست، این هم داخل عدم وجدان آب هست. وقتی که چنین هست، این سؤال مطرح می‌شود که این آیة شریفه «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» هم در مورد مریض هست، هم در مورد مسافر هست. علی ای تقدیر آیا این در مقام ترخیص است صرفاً. همچنان که از مسافر استفاده می‌شود. یا در مقام بعث و زجر هست. همچنان که از قطعه‌ای که مربوط به مریض استفاده می‌شود و اینجوری. آیا می‌توانیم یک امر را نسبت به بعضی از اشخاصش در مقام بعث بگیریم و نسبت به بعضی از افراد دیگر در مقام ترخیص بدانیم. تصور می‌کنم که دو معنای مختلف هست، امر در مقام بعث با امر در مقام ترخیص دو استعمال مختلف امر هست. صرفاً در مرحلة مفاد تفهیمی اینها تفاوت ندارد. مفاد استعمالی دو تا دلیل هم مختلف هست و مشکل هست که ما یک امر را هم در مقام ترخیص بگیریم، هم در مقام بعث و زجر بگیریم. این است که یک مشکلی هست که باید به آن توجه کرد.

ممکن است کسی اینجوری بگوید که بحث مسافر آن که عمدتاً در مسافر مطرح است، ولو گاهی اوقات عدم وجدان. عدم وجدان به جهت خطراتی که متوجه انسان می‌شود. در بحث ابواب تیمم، بحث وجوب طلب ماء و اینها را که مطرح هست، یک بابی مرحوم شیخ حر باز کرده و یک سری روایاتی را مطرح می‌کند، حالا من بعضی از روایاتش، فکر می‌کنم روایت داود رقّی هست: «دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَكُونُ فِي السَّفَرِ فَتَحْضُرُ الصَّلَاةُ وَ لَيْسَ مَعِي مَاءٌ وَ يُقَالُ إِنَّ الْمَاءَ قَرِيبٌ مِنَّا أَ فَأَطْلُبُ الْمَاءَ وَ أَنَا فِي وَقْتٍ يَمِيناً وَ شِمَالًا قَالَ لَا تَطْلُبِ الْمَاءَ وَ لَكِنْ تَيَمَّمْ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ التَّخَلُّفَ عَنْ أَصْحَابِكَ فَتَضِلُّ وَ يَأْكُلُكَ السَّبُعُ.»

مشکل این هست که گم بشوی و وقتی گم شد یک حیوان وحشی بیاید تو را بخورد. یعنی خوف جان وجود دارد.

«يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ مَاءٌ وَ الْمَاءُ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَ يَسَارِهِ غَلْوَتَيْنِ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ قَالَ لَا آمُرُهُ أَنْ يُغَرِّرَ بِنَفْسِهِ فَيَعْرِضَ لَهُ لِصٌّ أَوْ سَبُعٌ.»

یک روایت دیگر، علی بن سالم هم به همین معنا اشاره دارد. علی بن سالم

«عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَتَيَمَّمُ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ الرَّقِّيُّ- أَ فَأَطْلُبُ الْمَاءَ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَقَالَ لَا تَطْلُبِ الْمَاءَ يَمِيناً وَ لَا شِمَالًا وَ لَا فِي بِئْرٍ إِنْ وَجَدْتَهُ عَلَى الطَّرِيقِ فَتَوَضَّأْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْهُ فَامْضِ.»

که ظاهراً اشاره به همین هست که یمیناً و شمالا بخواهید دنبال کنید خطر جانی برایت دارد. بنابراین بحث ضرر و خطر جانی مطرح هست و ممکن است ما به این شکل بگوییم، در واقع در مورد، اینجا هم بحث خطر جانی مطرح است.

البته به نظر می‌آید که در سفر، سفر به چند شکل ممکن است مطرح باشد. سفر در آیة قرآن «**أَوْ عَلى سَفَرٍ**» سفر موضوعیت ندارد درست است. اما کنایه از چی است، ذاتاً این احتمالات مختلف دارد. یک احتمال این است که کنایه از عدم وجدان باشد. یک مطلب کنایه از حرجی بودن پیدا کردن آب باشد. یک احتمال دیگر این هست که کنایه از سخت بودن وجدان ماء باشد. یک احتمال دیگر این هست که کنایه از ضرری بودن وجدان ماء باشد. استفاده از آب باشد. البته ضرری بودنی که لازم الاجتناب نیست، مثل جایی که خطر بر مال دارد. لازم الاجتناب نیست.

یک احتمال دیگر که ضرر زیاد دارد، لازم الاجتناب هم هست، مثل جایی که خطر جانی و امثال اینها داشته باشد. البته آن صورتی که صرفاً مشقت داشته باشد و حد حرج نرسد مشکل است. ذاتاً هم به مجرد مشقت ما بگوییم تکلیف عوض می‌شود یک استغرابی دارد، در روایات دیگر هم در همین بحث هست که اشخاص برای غلوة سهم، طلب کند، غلوة او غلوتین باید طلب کند، سختی دارد. طلب آب، غلوه یا غلوتین، اینها همه سختی دارد ولی حالا شاید به حد حرج نرسد. به حد حرج که نمی‌رسد. این است که آن بحث مشقت دون الحرج را حذف کنیم، ولی این مطلب هم وجود دارد و این‌که می‌خواهیم اختصاص بدهیم به خصوص ضرر جانی، شاید وجهی نداشته باشد. مرحوم شیخ بابی که روایتش را خواندم، جلد ۳، صفحة ۳۴۲ است، تعبیر کرده.

«بَابُ عَدَمِ وُجُوبِ طَلَبِ الْمَاءِ مَعَ الْخَوْفِ وَ لَوْ عَلَى الْمَالِ وَ جَوَازِ التَّيَمُّمِ وَ إِنْ عُلِمَ وُجُودُ الْمَاءِ فِي مَحَلِّ الْخَطَر»

این ولو علی الماء در روایت‌هایش نیست، ولی ایشان کأنّ می‌خواهند بگویند که نظرشان این هست که خوف اگر باشد کافی است، آن روایتی که می‌گوید که «فَأَطْلُبُ الْمَاءَ يَمِيناً وَ شِمَالًا»، یا مثلاً «فَيَعْرِضَ لَهُ لِصٌّ أَوْ سَبُعٌ»، آن لص را می‌گوید خطر مالی است. ولی این یقرر بنفسه، به هر حال جان هم در خطر هست.

علی ای تقدیر، این یک بحثی هست که این بحث دنبال بشود ببینیم این را چگونه بحث کنیم.

من از این زاویة دید نمی‌خواهم بحث را ادامه بدهم.

بحث را به‌طور کلی از این زاویه می‌خواهم مطرح کنم. آیا واقعاً اینجا امر به تیمم، امر در مقام توهم حظر هست یا در مقام توهم حظر نیست. به تناسب یک بحث دیگر را هم عرض بکنم، این است که در بحث صلاة مسافر برای کسی که مسافر هست نماز دو رکعتی تشریع شده. سنی‌ها بعضی‌ها این نماز دو رکعتی را از باب ترخیص دانستند، گفتند ۴ رکعتی، شاید هم همه‌اش اینجور باشد، چهار رکعتش را جایز می‌دانند. شاید مستحب می‌دانند. با اختلافاتی که بینشان در این مسئله هست. ولی گویا نوعاً جائز می‌دانند، ۴ رکعتی خوانده بشود و دو رکعتی را واجب نمی‌دانند، متعیّن نمی‌دانند.

در روایات ما این مسئله تخطئه شده که نه این نماز تکلیف اینها نماز دو رکعتی است.

در بحث صلاة مسافر یک بحث خاصی در مورد او هست، آن این است که آیة قرآن در این مورد لا جناح فرموده. با این حال در روایات ما این هست که تقصیر در سفر واجب هست. من روایتش را می‌خوانم. یک روایتی که به این مطلب اشاره دارد. می‌گوید روی عن زرارة و محمد بن

فقیه، جلد ۱، صفحة ۴۳۴، رقم ۱۲۶۵.

می‌گوید: «رُوِيَ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ ع مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي‏ السَّفَرِ كَيْفَ هِيَ وَ كَمْ هِيَ‏ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ وَ إِذا ضَرَبْتُمْ‏ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ فَصَارَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَاجِباً كَوُجُوبِ التَّمَامِ فِي الْحَضَرِ قَالا قُلْنَا إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ‏ وَ لَمْ يَقُلْ افْعَلُوا فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ كَمَا أَوْجَبَ التَّمَامَ فِي الْحَضَرِ فَقَالَ ع أَ وَ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ- فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الطَّوَافَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ وَ صَنَعَهُ نَبِيُّهُ ع وَ كَذَلِكَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ شَيْ‏ءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ص وَ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي كِتَابِهِ‏ قَالا قُلْنَا لَهُ فَمَنْ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعاً أَ يُعِيدُ أَمْ لَا قَالَ إِنْ كَانَ قَدْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ آيَةُ التَّقْصِيرُ وَ فُسِّرَتْ لَهُ فَصَلَّى أَرْبَعاً أَعَادَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَعْلَمْهَا فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ وَ الصَّلَوَاتُ كُلُّهَا فِي السَّفَرِ الْفَرِيضَةُ رَكْعَتَانِ كُلُّ صَلَاةٍ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّهَا ثَلَاثٌ لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ تَرَكَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ‏ وَ قَدْ سَافَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى ذِي خُشُبٍ وَ هِيَ مَسِيرَةُ يَوْمٍ مِنَ الْمَدِينَةِ يَكُونُ إِلَيْهَا بَرِيدَانِ‏ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ مِيلًا فَقَصَّرَ وَ أَفْطَرَ فَصَارَتْ سُنَّةً وَ قَدْ سَمَّى رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْماً صَامُوا حِينَ أَفْطَرَ الْعُصَاةَ قَالَ ع فَهُمُ الْعُصَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ أَبْنَاءَهُمْ وَ أَبْنَاءَ أَبْنَائِهِمْ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا.»

این‌که چجوری از آیة شریفه با وجود لیس علیکم جناح، استفادة وجوب تقصیر در صلاة می‌شود، ممکن است روایت را اینجوری معنا کنیم که این آیة شریفه در مقام دست به دخل هست، کأنّ گاهی اوقات افراد تصور می‌کنند که تقصیر در صلاة، این بدلی که اینجا جعل شده، این بدلی هست که در آن یک نوع نقصان و کمبودی در آن وجود دارد. این آیة قرآن می‌خواهد بگوید این تقصیر صلاة هیچگونه نقصان و کمبودی در موردش وجود ندارد.

این دخل مقدر هست که خیال نکنیم این بدل نقصان دارد. کما این‌که در «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» آنجوری که در روایت‌های مفصله‌اش وارد شده آن این است که چون دربارة صفا و مروه بت‌هایی گذاشته بودند، مسلمان‌ها ابا داشتند از این‌که این بت‌ها را در بین این دو تا سعی انجام بدهند، و احساس می‌کردند احترام به بت‌ها هست که آیة قرآن می‌گوید: «**إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ**» خود صفا و مروه از شعائر الهی هست و اماکن مقدسه هست. بنابراین آن بت بالایش باشد باعث نمی‌شود که این سعی بین صفا و مروه احترام به آن بت‌ها تلقی بشود. بلکه خود این لا جناح علیهم.

گویا پیغمبر دستوری دادند و این دستوری از طرف پیغمبر به نماز شکسته صورت گرفته بوده و پیغمبر، ولو با عملشان، با قولشان، فعلشان، یک وجوب نماز شکسته را اعلام کرده بودند و این آیه دست به دخل مقدر است. یعنی مجموع فعل نبی و آیة قرآن این مجموعه با همدیگر دال بر وجوب هست. و الا خود این آیه به تنهایی دال بر وجوب نیست.

اینها بحث صلاة مسافر است. در صلاة مسافر این روایت می‌گوید که کأنّ اگر افعلوا می‌گفت دیگر بحثی در وجوبش نبود. چون لیس علیکم جناح گفته اینجا مشکل‌ساز شده.

در بحث تیمم، اینجا افعلوا کأنّ گفته شده. «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» دارد. این «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» که اینجا گفته شده آیا می‌توانیم از این استفادة وجوب بکنیم یا نمی‌توانیم؟

به نظر می‌رسد گاهی اوقات همین امر در مقام ترخیص به کار می‌رود. در آیة شریفه «**وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا**» هم در مقام ترخیص هست، یعنی این‌که بعد از محل شدن صید حلال می‌گردد. آیا ما نحن فیه هم شبیه آن هست یا شبیه آن نیست.

به نظر می‌رسد که بین ما نحن فیه و آن بحث تفاوت‌هایی هست و اینها را نباید با همدیگر مقایسه کرد و «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» این دال بر وجوب تعیینی تیمم هست و نمی‌شود آن بحث را مطرح کرد. ۲-۳ تا بیان ذکر می‌کنم. بیانات خیلی‌هایش ممکن است به همدیگر برگردد، جوهرة اینها یکی باشد، ولی اینها را جدا جدا ذکر بکنیم بد نیست. جدا جدا ذکر می‌کنم ولو بعضی از این بیانات برای تکمیلش نیاز به بیانات دیگر هم داشته باشد، با همدیگر که ذکر بشوند بیانات تامی می‌شوند.

یک بیان این هست که در بحث صید شارع مقدس صید را اوّل حرام کرده بوده، بعد به یک مرحله‌ای که رسید گفته که اذا حللتم، وقتی شخص محرم هست، صید حرام هست. «**وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا**».

در ما نحن فیه در صورت ضرری نبودن وضو و غسل نسبت به تیمم حکمی صادر نشده. نسبت به وضو و غسل امر صادر شده. شما وضو و غسل انجام بدهید، ما بالملازمه می‌خواهیم بگوییم که امر به وضو و غسل امر تعیینی است. این امر تعیینی از آن استفاده می‌شود که هیچ چیز دیگری به جای او مشروع نیست من جمله تیمم هم ازش استفاده می‌شود که مشروع نیست، اینجایی که بالملازمه آن هم به عنوان یکی از بدیل‌های وضو و غسل عدم مشروعیتش استفاده بشود اگر بعداً گفتند که تیمم کنید، اینجا ما بگوییم ازش استفادة ترخیصی بودن تیمم نمی‌شود، فرق است بین جایی که خود همین امر مأمور به قبلاً محرم بوده یا این‌که نه، ما بالملازمه محرم بودن این مأمور به را استفاده بکنیم. البته این محرم که اینجا می‌خواهم عرض بکنم اینجا حرمت مراد حرمت تکلیفی نیست. حرمت به معنای این هست که نمازی که با اینها هست باطل است. وقتی ما می‌گوییم شرط صحت نماز وضو و غسل هست، معنایش این است که با این چیز دیگری به جای وضو و غسل شما نمی‌توانید نماز بخوانید، یعنی نماز و غسل با تیمم همچون دیگر اموری که ممکن است به جای وضو و غسل تخیل بشود آن صحیح نیست. پس بنابراین بالملازمه از وجوب تعیینی وضو و غسل عدم کفایت سایر بدیل‌ها استفاده می‌شود. اینجایی که بالملازمه استفاده می‌شود اگر گفتند شما تیمم کنید، اینجا در مقام توهم حظر و اینها به آن معنا نیست و ظهور دلیل در وجوب سر جای خودش هست و آن امر ظهور در ترخیص ندارد. این یک بیان ممکن است بگوییم.

یک بیان دیگر، بیانی هست که حاج آقا در بحث حج یادم هست در این بحث که آیا در قربانی تثلیث واجب است یا واجب نیست، قربانی حج. ما در آیة قرآن «**فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ**»، آیة شریفه که تعبیر کرده. «**فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ**»، تعبیر هست. «**فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ**» یک جای دیگری تعبیر هست. این تعبیر «**فَكُلُوا مِنْها**» امر به اکل، آیا این امر ازش وجوب اکل استفاده می‌شود یا وجوب اکل استفاده نمی‌شود. بعضی‌ها گفته بودند که این امر در مقام توهم حظر هست. چون در تصوّر جاهلی این بوده که قربانی را نباید خورد. حتی به خصوص اوّلین قربانی که شده که در زمان حضرت آدم داستان هابیل و قابیل نشانة قبولی قربانی این بوده که آتشی از آسمان می‌آمده آن قربان را با خودش می‌برده، آتشی آمد و قربانی هابیل را سوزاند و برد، نشانة قبول قربانی بوده. قبل از اسلام هم بعضی‌ها گفتند که تصور این بوده، آن چیزی که قربانی می‌شود آن را باید سوزاند، کسی که قربانی می‌کند حق خوردن از قربانی ندارد. البته حالا منهای بحث ظاهری، تصور ذهنی هم هست کسی که یک چیز را قربانی می‌کند دیگر باید از او رفعیت کند که بخواهد از او بخورد، خود همین عقلاءً هم بر خلاف ارتکاز عقلایی است. ارتکاز عقلایی این هست که قربانی باید صرف دیگران بشود. حالا منهای بحث این‌که باید بحث سوزاندن آن را هم نگوییم. تصور عقلایی قضیه، تصور جاهلی، من نمی‌دانم آن تصور چقدر درست است یا نه، آن این هست که خوردن از قربانی برای خود شخصی که قربان می‌کند نباید صحیح باشد. چون قربانی یعنی از مال خود خارج کردن، وقتی دارید می‌خورید یعنی از قربانی خودتان دارید استفاده می‌کنید.

این فضا فکلوا منها یعنی یجوز الاکل منها. امر در مقام ترخیص هست، به خلاف «**أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ**» یعنی به بائس و فقیر اطعام کنید، آنجا چون احتمال نمی‌رود که اطعام به بائس و فقیر حرمت داشته باشد، در مقام توهم حظر نیست، کلوا منها در مقام توهم حظر هست و بنابراین ازش وجوب استفاده نمی‌شود.

حاج آقا در آن بحث این مطلب را اشاره می‌فرمودند، می‌فرمودند این‌که امر در مقام توهم حظر دال بر وجوب نیست، در جایی هست که احتمال عقلایی مترقب یعنی آن احتمال عقلایی که در آن وجود دارد تنها توهم حظر باشد. ولی اگر یک جایی هم احتمال دارد این شیء حرام باشد، هم احتمال دارد واجب باشد، اگر امر کردند، امر دال بر وجوب است. اکل از قربانی ممکن است واجب باشد، اکل از قربانی ممکن است حرام باشد. اگر گفتند کلوا منها اینجا ازش وجوب استفاده می‌شود.

این «**وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا**» به خاطر این‌که عقلائاً که صید واجب باشد حتماً باید صید بکنند و امثال اینها، این کأنّه احتمال وجوب صید نمی‌رود. چون احتمال آن نمی‌رود، احتمال عقلایی که اینجا متعارف هست منحصر است در این‌که آیا بعد از حلّیت صید حرام است یا حرام نیست، این آیة شریفه که «**إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا**» می‌گوید صید حرام نیست، حلال است. بنابراین فرق دارد بین این آیة شریفه و بحث ماء.

در ما نحن فیه ما ولو ممکن است این آیة شریفه در مقام بیان کفایت تیمم و صحت نماز با تیمم باشد، ولی احتمال هم دارد در مقام تعیین باشد، در اموری که به خصوص امور، اموری که ریشه‌های عقلایی ندارد تعبد صرف هست، مثل عبادات نماز و اینها، کاملاً احتمال دارد که در آن فرض ضرری بودن یا حتی حرجی بودن، حرجی بودن غسل و وضو شارع مقدس در ظرف حرجی بودن تکلیف را اصلاً عوض کرده باشد. احتمال جدی وجود دارد، در این فضایی که هم احتمال این هست که امر در مقام رخصت باشد، هم امر در مقام عزیمت باشد این وقتی احتمال عقلایی‌اش هست، امر که صورت می‌گیرد از آن ظهور اوّلیة امر که در بحث هست از بین نمی‌رود و به خاطر همین هم هست که این در آن روایت زراره در صلاة مسافر، کأنّ مفروغ عنه گرفته. حتی در صلاة مسافر اگر افعلوا می‌گفت در این‌که وجوب استفاده می‌شد بحثی نبود، در حالی که آنجا هم دقیقاً هم همین هست. در مورد صلاة مسافر ممکن است شما بگویید که این در مقام ترخیص است. ولی زراره می‌گوید اگر افعلوا می‌گفت ترخیص استفاده نمی‌شود. چرا؟ چون تنها احتمال موجود این نیست، احتمال عقلایی موجود این نیست که آیا نماز دو رکعتی مرخّصٌ فیه هست یا مرخّصٌ فیه نیست. تنها این نیست. این احتمال دارد که نماز دو رکعتی را شارع ترخیص داده باشد، احتمال دارد که نه، ترخیص نداده باشد، تکلیف را عوض کرده باشد. این را توجه بفرمایید. درست است که اصل این تکلیف به خاطر راحت شدن انسان‌ها از ۴ رکعتی مثلاً به ۲ رکعتی تبدیل شده، از غسل و وضو به تیمم تبدیل شده. این به جهت تسهیل بر عباد هست. ولی تسهیل بر عباد گاهی اوقات اقتضا می‌کند که آن بدل مجاز باشد، گاهی اوقات شارع مقدس برای این‌که یک نوع یکپارچگی در انجام عمل ایجاد بشود و تکلیف یک وحدت رویه‌ای در میان مکلفین در موردش وجود داشته باشد، تکلیف را تغییر می‌دهد، به جای چهار رکعت حتماً می‌گوید باید ۲ رکعت انجام بدهیم. این احتمالی که تکلیف از چهار رکعتی متعین به دو رکعتی متعیّن تبدیل شده باشد و در ما نحن فیه از غسل و وضوی متعیّن به تیمم متعیّن تبدیل شده باشد، این احتمال باعث می‌شود که امر در اینجا از ظهور اولیه‌اش که در بعث هست باقی بماند. از آن ظهور از بین نرود. بنابراین اینجا ما نمی‌توانیم بگوییم امر در مقام ترخیص هست، بلکه ظاهراً «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» در مقام بعث و تحریک مولوی هست. و بحث و تحریک مولوی از آن استفادة وجوب می‌شود و همان بیاناتی که در بحث دلالت امر بر وجوب آمده است.

یک تقریب سومی هم اینجا ممکن است ما بگوییم، آن این است که بعضی از امور هست بین این دو مثال «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» و مثال «**وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا**» فرق هست. آن این است که صید ذاتاً خودش جزو اموری هست که عقلا به آن علاقه دارند. داعی عقلایی به انجام این عمل وجود دارد. این داعی عقلایی اگر شارع مقدس ردعی ازش نکند، همان داعی عقلایی بر انجام عمل باعث می‌شود که آن عمل به خارجیت برسد. ولی تیمم از اموری نیست که اشخاص همینجوری خودشان علاقه داشته باشند که تیمم انجام بدهند. داعی عقلایی بر تیمم وجود داشته باشد. بنابراین فرق است. یک جایی که داعی عقلایی بر انجام عمل هست و مانع و رادع جلوی انجام عمل را گرفته، اگر قبلاً یک مانعی بوده، الآن بگویند این کار را انجام بدهید، این ظهور دارد در این‌که آن مانعی که شارع قرار داده، آن مانع را برطرف کرد. ولی اگر نه برای انجام عمل فقط برطرف کردن مانع نمی‌خواهد باعث بر انجام عمل هم می‌خواهد. اینجا اگر جنبة باعثیت، این ظهور در دلیل دارد در این‌که اینجا می‌خواهد بعث به عمل بکند. فرق است بین جایی که مأمور به ما داعی عقلایی بر انجامش هست یا داعی عقلایی بر انجامش نیست.

البته در بحث تیمم هم به تکلفی یک نوع داعی عقلایی درست کنیم به این معنا که داعی عقلایی بر عدم انجام وضو و غسل هست. فرض این است که وضو و غسل ضرری است یا حرجی است یا سخت است. بالأخره یک مشکلی در انجام وضو و غسل هست. بنابراین این‌که بگوییم اینجا داعی عقلایی. داعی عقلایی بر عدم انجام وضو و غسل هست. بنابراین همین مقدار را کافی بدانیم بر این‌که امر به تیمم را امر ترخیصی بدانیم. ولی نه، ممکن است بگوییم ظاهر دلیل این هست که خود تیمم را موضوع قرار داده، نه عدم وضو و غسل را. بنابراین اگر عدم وضو و غسل اینجا محط کلام بود، ممکن است بگوییم که نسبت به عدم وضو، اگر شارع می‌گفت فلا تغسلوا و لا تتوضوا. اینجا می‌گفتیم لا تغسلوا لا تتوضوا اینجا ظهور در حرمت وضو و حرمت غسل ندارد، چون داعی عقلایی بر عدم انجام وضو و عدم انجام غسل هست. آن چیزی که باعث می‌شود که انسان از این داعی عقلایی رفعیت کند امر به وضو و غسل هست. لا تتوضوا یعنی می‌خواهد بگوید این امر وضو و غسل اینجا مرتفع شده. ولی فتیمموا ظاهرش این است که خود امر موضوعیت دارد، نه این‌که کنایه از عدم وضو و عدم غسل هست که ما بخواهیم بگوییم این وضو و غسل اینجا می‌خواهد بگوید واجب نیست، بنابراین تیمم صرفاً مجاز بودن تیمم از این آیة شریفه استفاده بشود. این است که تصور می‌کنم با توجه به مجموعة این سه نکته‌ای که عرض کردم، این‌که عرض کردم اینها گاهی ممکن است به همدیگر هم احیاناً برگردند، به نظر می‌رسد در آیة شریفة «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» ظاهر دلیل این هست که تیمم واجب تعیینی هست و وقتی واجب تعیینی شد معنایش این هست که صحت نماز متوقف بر تیمم است.

البته حالا اینجا یک بحث دیگری وجود دارد که آیا از این آیة شریفه می‌توانیم استفاده کنیم در جایی که من، اگر بدانم یک شیءای ضرری است بخواهم وضو و غسل بگیرم، وضو و غسل باطل است. اما آیا در جایی که ندانم ضرری است، وضو و غسل انجام دادم، بعداً فهمیدم که ضرری است، آیا از این استفاده می‌شود که وضو و غسل من باطل است؟ یا ازش استفاده نمی‌شود. این یک بحث جدایی دارد. این بحث را ان‌شاءالله فردا دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان